

مسلمان یعنی حجاب و من این را خوب فهمیدم

خانم ولوری آدامز برای مسلمان شدن ، دلهره و تشویشی نداشتید ؟

نه ! هیچ چیزی نداشتیم . آن وقت هنوز انقلاب نشده بود و بعضی از زنها مثل من بودند . یک بار به کشورم رفتم و برگشتم و هنوز بی حجاب بودم . البته بیرون از خانه نمی آمدم چون بچه دار شده بودم تا اینکه جنگ شروع شد . از کوچه ما هشت نفر شهید شدند خانم های محل خیلی با من مهربان بودند و همین باعث ماندگاری من در ایران شدند .

این حجاب برای شما که از یک مذهب و کشور دیگری آمده ، سخت نبود ؟

من اول از روسری شروع کردم . این سخن همیشه در گوشم بود که آنچه زن مسلمان را متمایز می کند حجاب است . من با مانتو بیرون می رفتم اما شوهرم خیلی دوست داشت که من چادر بپوشم . حتی یک روز یک چادری را نشان داد و گفت بین چقدر زیبا است ؟ من گفتم چادر ؟! اصلا فکرش را نمی کنم . تا اینکه فرزند دوم من به دنیا آمد . و من گفتم بهتر است که با چادر بیرون برم . آنها یک چادر برایم دوختند و من پوشیدم و احساس راحتی کردم .

خانم آدامز برای من غیر قابل باور است که در اولین تجربه ، احساس راحتی بکنید ؟ این یک محدودیت است .

برای یک تازه مسلمان سخت بود و سخت است . اما چادر یک حجاب سنتی ایران است ، وقتی من خارج از کشور می روم همه گونه تیپی هست ولی اگر یک نفر شما را از دور ببیند متوجه می شود که مسلمان هستید و برای سلام و احوال پرسشی نزدیک می آید . مسلمان یعنی حجاب و من این را خوب فهمیدم . حجاب به من شخصیت و سر بلندی داد .